

دلی نوشته
مهرکوی احساس
کله

● مهرکوی احساس

● شبنم بهرامی فرد (AnneShirley_۸۲)

● طراح: زهرا رضانی



اطلاعات اثر

دسته بندی: دلنوشته

عنوان: معرکه‌ی احساس

نویسنده: شب‌نم بهرامی فرد

ژانر: تراژدی، عاشقانه

انتشارات: کافه نویسندگان

شناسنامه‌ی اثر

سطح اثر: محبوب

ناظر:

ویراستار: DANI

طراح: زهرا رضانی

کیبست: ستاره سربی



cafewriters.xyz

مقدمه

دیوانه وار عاشقت هستم اما به هنگام بودن تنها تر می شوم، می دانم ک تمامم را تناقض
فرا گرفته است، چطور می شود از عشقی اهورایی دم زد اما خواهان بودن مع*شوق نبود؟
چطور ممکن است رویایش را در سر بپروری و هر بار از مرور خاطراتش طلوعی دوباره
داشته باشی ولی از حضورش مشوش و بی پناه شوی؟
در نبودت زندگی زیبا نیست اما زشتی و پلیدی اش دل را نمی زند روحم همچنان ناارام و
ازرده است اما هنوز رمقی برای ایستادن هست...

عشق مجازی!

اکنون که به یادت قلمم را به رق*ص در آورده ام، ماه‌ها از آن غم دور شده‌ام، گذشته
 برایم بی اهمیت شده و احساساتم در من مرده‌اند، حال برای عشق بی وفا و یاردیرینه‌ام
 نمی‌نویسم؛ چون دیگر نه اثری از عشق در وجودم مانده است و نه یاری در قلبم، مینویسم
 برای رهگذر بی‌رحمی که روزی گذری از روزگار عمر من داشته و با اینکه می‌دانست
 مسافری بیش نیست، ویرانی‌هایی به بار آورد که تا اعماق وجودم را سوزاند، لبخند را از
 لبانم زدود و غبار غم را مهمان چشمانم کرد و خاطراتی از خود برایم به یادگار گذاشت که
 هر بار با مرورشان بغضی سنگین، سخت گلویم را چنگ می‌اندازد. رهگذری که هیچ
 خیابانی را دست در دستش قهقهه زنان قدم نزده‌ام، شانه‌هایی که تکیه‌گاه تن رنجور و
 خسته‌ام نشده‌اند و چشمانی که مهر عشق را به من هدیه نکرده‌اند و لبانی که مهر تایید بر
 عاشقانه‌هایش بزنند، نصیبم نشد؛ مرا در سلولی انفرادی تنها گذاشت و رفت.
 آری عشق مجازی چنین غمی دارد. ...

نمیتوانم!

خیلی از حرف‌ها را نمی‌توانم به زبان بیاورم،
 نمی‌توانم بگویم دلتنگ شده‌ام، بگویم با من حرف بزن، نمی‌توانم بگویم غمگینم از نبودت،
 بیا و آرامم کن، آشوبم از سکوتت، بیا و مانع از ویران شدنم شو.
 نه می‌توانم، نه می‌شود که بگویم بغلم می‌کنی؟
 آرام جان ناآرامم می‌شوی؟
 حتی نمی‌توانم بپرسم که آیا تو هم در نبود من دلتنگ می‌شوی؟ تو نیز چون من دیوانه‌ی

سرگردان، از همه چیز و همه کس گریزانی؟
 دیگر هیچ چیز را نمی‌شود به زبان آورد. ...
 همچون آدمی دیوانه درگیر سرابی بودم که در آنی از دیدگانم محو شد و من بازمانده‌ای
 ناتوان، نظاره‌گر هیچ بودم. ...
 حال نیستی و ببینی من توانمند ناتوان، آرام بی‌قرار، مجنون عاقل، چگونه در این ازدحام
 جمعیت همچو درختی در کویر، تنها و چشم انتظار مسافری از دورم. ...

ای کاش!...

ای کاش به هنگام رفتنت صدای سکوت را از لب‌های خاموشم می‌شنیدی و حرف‌های
 ناگفته‌ام را از چشمانم می‌خواندی...
 ای کاش بودی و مرا اینگونه غریبانه در سرزمینی ظالمانه و لبریز از عشق تنها
 نمی‌گذاشتی.
 ای کاش نعره‌های سوزناک و زجه‌های دردناک دلم ذره‌ای تردید در نگاهت می‌انداخت.
 ای کاش می‌توانستم در خواب‌هایم تا ابد کنارت زندگی کنم.
 ای کاش حداقل قبل از رفتنت قلبی که از من به غارت برده بودی را پس می‌دادی!
 و در آخر؛ ای کاش روزی ای کاش‌هایم تمام شوند، آن روز تو دیگر جایی در قلبم نخواهی
 داشت. ...

مقصر!

مقصر منجلا بی که احمقانه در آن گیر کرده بودم، خودم بودم. ...
 اعتمادی که باعث مرگ احساسم شد، خیانتی که به قلبم شد، مرواریدهایی که از چشمانم
 بدون هیچ بهایی ریخته شد، لبخندهای شیرینی که با تلخی قهوه عصرانه یکی شد،
 چشمانی که دیگر فروغی ندارند و لب‌های خشکی که بی‌روحو و اوج فاجعه قلبم را
 نشان می‌دهند، همه و همه‌شان مرا در دادگاه قلبم نه، بلکه در دادگاه عقلم محکوم به قتل

خودم می‌کنند.

اری؛ تقصیر تو نبود، مقصر من بودم که قلبم با آمدنت لرزید و با طوفانی که هنگام رفتن
پیا کردی مسکوت ماند. ...

ننوشتن برای تو!

پیش از این‌ها می‌خواستم برایت بنویسم؛ اما درونم را تاریکی و کینه‌ای فراگرفته بود که
ننوشتن و حسرت خو*ردن را ترجیح دادم. نه اینکه حرفی نباشد نه، حرف برای گفتن زیاد
داشتم؛ اما گوش شنوای تو میلی به شنیدن حرف‌های من نداشت. درد درون سینه‌ام و
بغض نهفته در گلویم ذره ذره نابودم می‌کردند؛ اما فریاد زدنتان بیهوده بود، چون درد
من برای تو احساس نمی‌شد. ...
شاید راه قوی بودن در ننوشتن برای تو باشد، شاید دوری از تو درمان درد بی‌درمانم باشد،
شاید شخم زدن خاطرات اراده‌ای آهنین بخواهد که
روح رنجور من از آن بی‌بهره است؛ اما هنوز جسارت ادامه دادن و خلاقیت ساختن برای
ارتقای جهانم را دارم. ...

دلتنگی!

زمان هیچ چیز را درست نمی‌کند، نه می‌تواند جای خالی‌ات را پر کند، نه غم نبودنت را ...
دلتنگم برای آهنگ صدایت، جادوی چشمانت و چهره زیبای مردانه‌ات.
غروب جمعه است و دلتنگی‌های بی‌منطقم شروع شده‌اند، دلم بهانه‌ات را می‌گیرد، جسم
نحیفم حلقه دستانت را کم دارد، در اوج ازدحامی که احاطه‌ام کرده است، جای خالی‌ات
ذوقم را کور می‌کند و قلبم را به درد می‌آورد. ...

با غم دوری‌ات بیست سال پیر و شکسته‌تر شده‌ام.
و هنوز صدایی از درونم وجودت را فریاد می‌زند. ...

رفتی اما! ...

رفتی؛ اما رفتنت اسوده‌ام کرد!
باور کن بعضی رفتن‌ها شیرین‌تر و لذت‌بخش‌تر از ماندن هستند.
اگر قبل از رفتنت هر روز با عشق نگاهم می‌کردی، به کام دلت در آغوشم می‌گرفتی، برایم
پادشاه سرزمین عجایب می‌شدی و من ملکه سرزمینت، مسبب باران اشک شوقم
می‌شدی، ناز و عشوه‌ام را به تلخی سرکوب نمی‌کردی و با نادیده گرفتنم روزی هزار بار
جانم را نمی‌گرفتی، الان از غم رفتنت حال دیگری داشتم. ...

عشق!

عشق چیز عجیبی است. ...
از تو آدمی می‌سازد که هیچ شباهتی به تو ندارد، روز و شبت را یاد مع‌شوق بی‌وفایی
احاطه می‌کند به طوری که از یاد خود غافل می‌شوی، بخشنده می‌شوی و از هر بار
اشتباهش چشم می‌پوشی، دل نازک می‌شوی و با هر بهانه‌ای سیلاب اشک‌هایت جاری
می‌شود، در میان انبوهی از مشکلات یاد و خاطرش لبخند را مهمان ل‌ب‌هایت می‌کند و
به هنگام دیدنش از صدای رق‌ص و پایکوبی قلبت، جهان در حیرت می‌ماند. ...

تولدت مبارک!

امروز روز تولدت است و من سال جدید زندگی‌ات را آن طور که خودم برایت آرزو دارم

می نویسم.

برگه‌ای دیگر از کتاب عمرت ورق می خورد، داستان صفحه بیست و یکم؛ اما قرار است جور دیگری باشد. داستانی پر از حال خوب، دلخوشی، لبخند، آزادی، موفقیت، گاهی؛ اما شکست، رنج و ناکامی، عشق و سینه‌ای بی تاب، حرف‌های ناب، جسمی سالم، ذهنی روشن و پر از امید، شوقی بی‌هوا از اینکه در این دیار بی سرانجام، سرنوشت تو؛ اما قرار است متفاوت‌تر از همه باشد. شمع تولدت را فوت کن هر چند شمعی نباشد، تو شعله درونت را فوت کن و کامت را با کلماتی که می‌توانی باعث بخشیدن نوری در وجود دیگران شوی شیرین کن و آرزوهای قشنگت را به آسمان بالای سرت بگو، امیدوارم این صفحه هم به خوبی و حتی بهتر از صفحات قبلی عمرت ورق بخورد. تولدت مبارک از طرف غریبه‌ای آشنا. ...

خسته ام!

خسته‌تر از آنم که بتوانم توصیفش کنم. ... جسمم خواهان خوابی ابدی و روحم تمنای فکر نکردن دارد. وقتش رسیده اعتراف کنم، نقاب بیخیالی و قوی بودنی که تا چندی پیش بر صورت زده بودم، لافی بیش نبودند. ...

من عزیزم!

به تو قول می‌دهم هر وقت دلت گرفت من هستم، هر لحظه ل*بریز از حرف شدی گوش‌هایم آماده شنیدن طنین دلنواز صدایت هست، تکیه‌گاه خواستی من هستم، آغو*ش بی‌دریغم همیشه بر روی تو باز است. همراه و یار خواستی کافیست گوشه چشمی نگاهم کنی، قول می‌دهم عشق را با تمام

وجودم به تو هدیه کنم، جنگجو بودن را به تو یاد می‌دهم، راه قوی بودن را نشانت می‌دهم، تو به عزم راسخ و جسارت و اراده آهنینم نیاز داری.
 من، من درون تو هستم، کسی که همیشه کنارت هست؛ اما آخرین نفر به سراغش می‌روی، کسی که با شاد بودن شاد می‌شود و با غمت دنیا بر سرش آوار می‌شود.

قبرستان!

سکوت جنون آور قبرستان هم نمی‌تواند ریشه ترس را بر وجودم بیندازد، خشنودم از این خلوت وحشت برانگیز.
 پر از احساس خوب می‌شوم وقتی می‌دانم من نیز قرار است روزی جسمم را در این آرامشگاه به خاک بسپارم و روحم را به دل آسمان بفرستم.
 اینجا تنها جایست که می‌توان بدون ترس از قضاوت شدن از ته دل بر روزگار تلخ خود گریست، فریاد برآورد و بغض افسار گسیخته گلو را رها کرد، سلسله اشک‌ها را بدون مهار شدن آزاد گذاشت، می‌توان تا جان در بطن هست حرف زد، شنوندگان و بینندگان معرکه‌ای در این مکان هستند که سکوت و فضای خلوت را بر هم نمی‌زنند.

بعضی ادم‌ها!..

بعضی ادم‌ها پاییزی‌اند، می‌آیند و با آمدنشان توشه غم را برایت به ارمغان می‌آورند!
 می‌آیند تا دلت را به مانند برگ‌های خزان زیر پاهایشان خورد کنند،
 می‌آیند و آنقدر زود می‌گذرند که تا سال‌ها در حیرت جای خالی‌شان میمانی!

هوای تو!

هوای دلچسب خاطرت را با تمام وجود استشمام می‌کنم.
 به هر طرف می‌نگرم تو را می‌بینم؛ اما دیگر پاهایم برای نزدیک شدن به تو یاری‌ام
 نمی‌کنند، گویی از حقیقی نبودنت آگاه‌اند، می‌دانند سرابی بیش نیستی و این تکرار به
 هیچ رسیدن خسته‌شان کرده است؛ اما با قلبی که لجوجانه اصرار به یافتنت دارد، چه کنم؟
 چطور می‌توانم تازیانه‌هایش را مهار کنم؟
 چگونه راهی بیابم تا بدون شنیدن صدای شکستن شیشه بلورین قلبم قانعش کنم که دیگر
 نیستی؟!!

فاصله بگیر!...

فاصله بگیر از آدم‌هایی که برایشان کافی، دوست‌داشتنی، زیبا و خواستنی نیستی.
 حذف کن آدم‌هایی را که هدف‌ها، افکار، آرزوها، سبک زندگی و رفتارت را مورد تمسخر
 قرار می‌دهند.
 نادیده بگیر کسانی را که برای علایق، شخصیت، وجود و احساسات ارزشی قائل نیستند.
 از روبرو شدن با آدم‌های دم‌دمی مزاج بپرهیز تا آرامش خاطر داشته باشی.
 درست است که زندگی سفری است که باید به تنهایی آن را پیمایی؛ اما در این بین خواه
 ناخواه همسفرانی خواهی داشت که اگر در انتخاب آن‌ها کوتاهی ورزی، سفر را به کامت
 تلخ و خاطرت را آزرده می‌کنند!...

اعتراف میکنم!

آمده‌ام که اعتراف کنم
 می‌خواهم برای اولین بار، غرور و احتیاطِ ناشی از ترس و قضاوت شدنم را کنار بگذارم و از

راز سر به مُهرِ پنهان شده در قلبم پرده بردارم...
 آری آمده ام که بگویم دوستت دارم، حتی اگر چشمانم دروغ بگویند و حتی اگر افکارم در
 گوشم نجوا کنند که انکارش کن ،
 دوستت دارم و این دوست داشتن لذت بخش ترین احساس من است!.

روزی میرسد!...

روزی می‌رسد که راهی جز رها کردن نمی‌یابی.
 صندوقچه‌ی به هم ریخته‌ی خاطرات را باز می‌کنی و یکی‌یکی چیزهای عتیقه و قدیمی
 درونش را نگاه می‌کنی، بعضی از آن‌ها به حدی قدیمی‌اند که چند لایه خاک رویشان را
 پوشانده است، گاهی حس خوبی می‌دهند و گاهی حس بد. خوب‌ها را گردگیری می‌کنی و
 نگه می‌داری؛ اما باقی را ناگزیر، رها می‌کنی، زیرا دیگر کاربردی جز آزار دادنت ندارند. به
 خودت می‌گویی، دیگر کافیست هر چه با مرور بی فایده‌شان حالم را بد کردم، می‌خواهم از
 الان من دیگری شروع شود و خاطرات دیگری آغاز گردد.

گاهی اوقات!..

گاهی اوقات فکر حماقت‌های گذشته‌ات، مثل خوره به جانت می‌افتد، حماقت از اینکه دیر
 فهمیدی هیچ چیز ارزش ترس، دلهره، اضطراب و غصه خوردن را ندارد.
 لحظاتی که با اوقات تلخی‌های بیهوده به فنا رفتند و دیگر باز نمی‌گردند.
 زندگی‌ات را با غروب‌های دلگیر جمعه رنگ زن، به دنبال خبرهای بد و کارهای بیهوده

نباش، چیزهایی که تحت کنترلت نیستند را رها کن، بعضی چیزها را نمی‌شود تغییر داد، دنیای بیرون را بگذار همان جور که هست بیرون از تو بماند؛ اما درونت را می‌توانی باب دل خودت تغییر دهی با اینکه کمی زمان می‌برد.

مرگ!

در میان افکار پر پیچ و خم ذهن‌ت گاهی به مرگ بیاندیش!
فقط یک روی سکه را نگاه نکن، درست است که فکر مرگ رعبی به جانت می‌اندازد که آسمان دلت را سیاه می‌کند؛ اما چیزهای زیادی را به تو یادآوری می‌کند که شاید تا آن لحظه از یادشان غافل بودی! دیدن بیشتر عزیزان، وصال دل‌های در فراق، دوری از کارهایی که لذتشان چند لحظه اما عذابشان مدت‌ها ادامه می‌یابد، رها کردن کدورت‌های بیهوده‌ای که فقط دل را چرکین می‌کنند، یادآوری اینکه دنیا گذرگاهی بیش نیست که باید با تمام دلبستگی‌ها، در یک لحظه، آن هم لحظه‌ای که دیگر جانی در بدن نیست رهاش کرد و به دیار باقی شتافت. این‌ها تنها گوشه‌ای از مزایای تفکر به دروازه‌ی دنیایی دیگر یعنی مرگ، هستند که می‌تواند حتی برای لحظه‌ای هم که شده ما را به اصل خودمان یعنی روح مقدس انسانیت باز گرداند، چیزی که گاهی اوقات خواه ناخواه، میلیون‌ها و شاید میلیاردها کیلومتر از آن فاصله می‌گیریم.

پایان!.

نوشته‌هایم را در بطری شیشه‌ای کوچک و در بسته‌ای می‌گذارم و به اعماق اقیانوس ناآرام زمین می‌اندازم تا شاید در سرزمین‌های دور، در ساحلی گرم و آرام به دست ناشناسی

برسد که شاید در هیاهوی زندگی اش التیامی باشند بر دردها و نگرانی‌های عجیب و غریب
دنیايش. ...

www.cafewriters.xyz

کافه نویسندگان انتشارات دیجیتال کتاب متنی و صوتی

اگر تصمیم دارید کتابتان را چاپ کنید یا به تازگی اثری را شروع کنید و آن را به چاپ برسانید، به مجموعه کافه نویسندگان بپیوندید

✓ نقد و نظارت و راهنمایی رایگان

کافه نویسندگان در راستای نگارش اثری مطلوب به شما یاری می دهد و از ابتدای نگارش یک اثر تا انتهای آن همراه شما خواهد بود. اثر شما در انجمن ما به طور رایگان نقد می شود و شما می توانید با کمک از نقد خود، اثرتان را ویرایش کنید و ایرادها را اصلاح کنید و به این صورت سطح اثرتان را بالا ببرید و شانس بیشتری برای چاپ داشته باشید.

✓ ویراستاری رایگان

اثر شما به صورت رایگان از نظر نگارشی ویرایش می شود و رعایت علائم نگارشی و نکات ویراستاری برای شما یک امتیاز مثبت محسوب می شود. ✓ برگزاری ورکشاپ و کارگاه های آموزشی آنلاین به صورت رایگان در انجمن نویسندگان کافه نویسندگان

شما می توانید به صورت کاملا رایگان در کارگاه های آموزشی با سرفصل های متنوع شرکت کنید و شرکت برای عموم آزاد است، شما می توانید حتی از ۰ شروع کنید و در انجمن کافه نویسندگان آموزش ببینید و اثرتان را به چاپ برسانید.

✓ مشاوره های رایگان

ما برای تمام مراحل از نگارش کتاب تا چاپ و تولید آن به صورت رایگان به شما مشاوره خواهیم داد. ما با مشاوره سعی خواهیم کرد بهترین نتیجه را از اثر خود بگیرید.

✓ در کافه نویسندگان هرگز دلسرد نخواهید شد!

اگر اثر شما جهت چاپ تایید نشود، کتاب شما به صورت رسمی در سایت اصلی به صورت دیجیتال منتشر خواهد شد. خبر خوب این است که می توانید نسخه ی فروشی با قیمت توافقی خودتان را هم در فروشگاه اینترنتی کافه نویسندگان انتشار دهید و به آسانی فروش اثر خود را کنترل کنید.

✓ نیازی به پرداخت هزینه ی بالای کاغذ ندارید.

با توجه به هزینه ی بالای کاغذ و چاپ، انتشار الکترونیک بهترین گزینه است اما ما در کنار انتشار الکترونیک، چاپ رایگان هم برای شما عزیزان خواهیم داشت.

فکر آن که خودتان برای چاپ کتاب خرج کنید را از سرتان بیرون کنید، چرا که انتشاراتی که به هزینه ی نویسنده اثری را چاپ می کنند منجر به فروش نرسیدن آثار و جمع آوری کتاب ها در انباری و ضرر و زیان می شود، ما با مشاوره و راهنمایی سعی می کنیم همه چیز به نفع شما تمام شود و در کافه نویسندگان ریسکی نخواهید کرد.

✓ اعتماد و اطمینان

اثر شما در انجمن ما محفوظ می باشد و اگر اثری را به ما می سپارید دست ما امانت است، انجمن کافه نویسندگان به تمامی حقوق نویسنده احترام می گذارد و آنان را رعایت می کند. توجه داشته باشید که سودجویان از آثار شما سو استفاده نکنند که سارقان ادبی نیز کم نیستند اما خوشبختانه در کافه نویسندگان می توانید اثرتان را با خیال راحت به دست ما بسپارید تا با اسم خودتان چاپ یا منتشر شود.

✓ مجوز رسمی از فرهنگ وزارت ارشاد اسلامی

تمامی فعالیت های مجموعه کافه نویسندگان به صورت قانونی و زیر نظر وزارت ارشاد اسلامی صورت می گیرد.

✓می توانید استعلام بگیرید!

در صفحه ی اصلی سایت و فروشگاه، قسمت پایین صفحه می توانید با کلیک بر روی نماد ها، استعلام معتبر بودن مجوز هارا مشاهده کنید.

✓قرار داد با بهترین ناشران

ما با بهترین ناشران و معتبر ترین های کشور جهت چاپ رایگان آثار شما قرار داد بسته ایم. ما آثارتان را جهت چاپ برای انتشاراتی ها ارسال می کنیم و در راستای بهترین نتیجه و به ثمر رساندن تلاش هایتان همراه شما خواهیم بود.

✓ما با توجه به نوع اثر و ژانر و محتوا، طبق شناخت انتشاراتی را جهت چاپ انتخاب می کنیم که با توجه به موارد ذکر شده شانس بیشتری داشته باشید، برای مثال یک انتشارات بیشتر رمان های اجتماعی چاپ می کند، اگر اثر شما اجتماعی بود اثرتان را به آن انتشارات ارسال می کنیم.

✓ نویسنده‌گی و چاپ در تمام زمینه‌ها

فعالیت انجمن نویسندگی ما محدود به رمان دنوخته و شعر نیست بلکه کتاب های علمی ادبی، دینی، روانشناسی، داستانی، خودیار، سفرنامه، خاطره نویسی، زندگینامه، داستان های کودکان و... تمامی زمینه های نویسندگی و کتاب فعالیت دارد.

"کافه نویسندگان بهترین گزینه برای به ثمر رساندن تلاش هایتان"

کافه نویسندگان به طور قانونی آثار نویسندگان را انتشار می دهد.

در صورت تمایل به انتشار هر گونه اثر در مجموعه کافه نویسندگان به صورت متنی یا صوتی، با ما در ارتباط باشید.

شما می توانید اثر خود را به ایمیل پشتیبان ارسال کنید تا پس از بررسی های لازم منتشر شود.


[/https://forum.cafewriters.xyz](https://forum.cafewriters.xyz) : انجمن 

[/https://www.cafewriters.xyz](https://www.cafewriters.xyz) : وبسایت 

@cafewriters.xyz : اینستاگرام 

poyamoinifar@gmail.com : ایمیل پشتیبانی 

ID: @cafewriters.xyz 

09913291553 

پایان..